

داریوش بزرگ

داریوش پور و پشت‌آسپه پور آرشامه پور آریارمنه پور چیش پیش بود که رشته تبارش در سه‌پشت به تبار کوروش می‌رسید. چیش پیش در سال ۶۴۰ پم پارس و خوزستان را میان دو پسرش کوروش (بزرگ‌نیای کوروش بزرگ) و آریارمنه (بزرگ‌نیای داریوش بزرگ) تقسیم کرده بود. بعدتر به‌گونه‌ئی که ما از آن آگاهی نداریم نیای کوروش نیای داریوش را از صحنه کنار زده به‌درجه دوم پائین آورده خودش شاه پارس و خوزستان شده بود. از نظر خاندانی، پدر داریوش دست کمی از کوروش نداشت. زمانی که کوروش درگذشت، و پشت‌آسپه و پدرش آرشامه هردو زنده بودند. بنا به روایت داریوش بزرگ در بغستان که می‌گوید پیش از او هشت تن از خاندان او شاه بوده‌اند، آرشامه نیز برای مدتی شاه بوده و چه بسا که کام‌بوجیه دوم (پدر کوروش بزرگ)، به‌خاطر یک‌دست کردن قدرت سیاسی، او را کنار زده باشد. وقتی داریوش به سلطنت نشست و پشت‌آسپه و آرشامه هردو زنده بودند. و پشت‌آسپه در زمان کوروش و کام‌بوجیه شهریار پارت و هیرکانیه بود و در مرکز پارت استقرار داشت.

آیا می‌توان تردید کرد که آرشامه‌ی پیر پسران خودش را برای پادشاهی شایسته‌تر از پسران کوروش می‌دانسته؟ آیا پس از درگذشت کوروش زمان آن فرارسیده بوده که بر سر فرزندان کوروش همان برسد که پیشترها بر سر فرزندان آریارمنه آمده بود؟ هردو پسر کوروش (یعنی کام‌بوجیه و بردیه) در پی هم از میان رفتند تا داریوش نواده آریارمنه بر اورنگ شاهنشاهی‌ئی که کوروش با تدبیرش تشکیل داده بود تکیه بزند. پس از آن نام افراد خانواده کوروش از صحنه کنار رفت و در نبشته‌های داریوش بزرگ نه از کوروش به‌عنوان بنیانگذار شاهنشاهی و آفریننده سلطنتی که به‌دست داریوش افتاده بود تجلی‌ی شد و نه از خدماتش تقدیری به‌عمل آمد، و هر جا که لازم بود نامی از کوروش به‌میان آید به‌سادگی از او یاد شد بدون آنکه اشاره شود که بنیانگذار شاهنشاهی پارسیان بوده است. فرزندان نرینه کام‌بوجیه و بردیه به‌کلی کنار نهاده شدند به‌گونه‌ئی که تا پایان دوران هخامنشی هیچ نامی از نوادگان کوروش در میان نیست.

جنگهای داریوش بزرگ با رقیبان قدرت

استقرار سلطنت داریوش به سادگی صورت نگرفت. او بی‌درنگ با سلسله شورشهای گسترده‌ئی مواجه شد که رقیبانش - از قبایل ایرانی و غیر ایرانی - برپا کردند. این شورشها پی‌آمد طبیعی جابه‌جایی سلطنت از یک خاندان به خاندان دیگر بود که توسط داریوش صورت گرفته بود. بسیاری از سپهداران قدرت‌خواه ایرانی در کشور به فکر افتادند که اکنون که کوروش و فرزندانش در جهان نیستند برای دستیابی به تاج و تخت آنها به پا خیزند و جانشین آنها شوند. شورشهای ضد داریوش را نمی‌توان مخالفت با شخص داریوش تعبیر کرد، بلکه تلاشهایی بود که سپهداران رقیب داریوش برای دستیابی به اورنگ شاهنشاهی به راه افکندند. لذا بازخوانی این شورشها را نباید در ارتباط با کودتای داریوش تفسیر کرد، بلکه باید آنها را به عنوان پی‌آمد نبود شدن کام‌بوجیه و بردیه و خلأ موقتی قدرت سیاسی مورد بررسی قرار داد. به عبارت دیگر، این شورشها نه نشانه نارضایتی مردم کشور از وضع موجود، بلکه تلاش سپهداران نیرومند برای به‌چنگ آوردن تخت و تاج شاهنشاهی ایران بود. ولی آن‌گونه که از گزارش داریوش برمی‌آید، هیچ‌کدام از این اقتدارگرایان نتوانستند موقعیتی که داریوش و هخامنشیان داشتند را کسب کنند، و از چندان حمایتی در کشور برخوردار نشدند، و به‌آسانی نابود گشتند. گزارش سرکوب شورشهای داخلی در کتیبهٔ بغستان چنین آمده است:

در خوزستان مردی بومی به نام «آترینه» به پا خاسته برای خودش تشکیل سلطنت داد. در بابل مردی بومی به نام «نیدین تا بل» مدعی شد که پسر نبوخذ نصر است و مردم را پیرامون خویش گرد آورده خویشان را شاه بابل خواند. آترینه را لشکر اعزامی داریوش به‌آسانی شکست داده اسیر کرد و به‌نزد داریوش برد که در بابل بود. برای مواجهه با شورش بابل داریوش شخصاً لشکر کشید و مدعی سلطنت بابل را طی سه‌دور نبرد شکست داده دستگیر و معدوم کرد. به‌دنبال سرکوب شورش آترینه و نیدین تا بل، مدعیان سلطنت در پارس، خوزستان [برای بار دوم]، ماد، ارمنستان، پارت، هیرکانیه، مرو، سیستان، بابل [برای بار دوم] به پا خاستند و هرکدام برای خودش تشکیل سلطنت داد. در مصر نیز آریاند - شهریار پارسی که توسط کام‌بوجیه نشانده شده بود - خودش را شاه مصر نامید. داریوش پس از نابودگری نیدین تا بل به خوزستان لشکر فرستاد، ولی پیش از آنکه لشکرش به خوزستان برسد مدعی پادشاهی خوزستان به‌دست هواداران داریوش که از خود خوزیه‌ها بودند کشته گردید، و خوزستان آرام شد. در ماد مردی به نام «فرورتیش» با ادعای اینکه از خاندان شاهی ماد و

نوادهٔ هوخشتر است به‌پا خاسته تشکیل سلطنت داد. داریوش لشکر به‌ماد فرستاد، ولی چونکه فرورتیش در میان بخشی از قبایل ماد پایگاه مستحکمی داشت این لشکر نتوانست که کاری از پیش ببرد، و داریوش مجبور شد که شخصاً از بابل به‌ماد برود. برای مقابله با قیام ارمنستان نیز داریوش لشکر گسیل کرد. این لشکر پس از چند دور نبرد توانست که مدعی سلطنت ارمنستان را نابود کند. داریوش در ماد فرورتیش را شکست داد و فرورتیش با دسته‌ئی از وفادارانش به‌ری گریخت. لشکر اعزامی داریوش او را در ری شکست داده دستگیر کرده به‌ماد فرستاد، و او در همدان به‌دار آویخته شد. در «سگرتیه» (میانه، در آذربایجان) مردی از قبایل ماد به‌نام «چیترن‌تخمه» با ادعای اینکه از خاندان شاهی ماد است قیام کرده تشکیل سلطنت داد. این نیز توسط لشکر اعزامی داریوش که به‌فرماندهی یک پارسی به‌نام تخم‌آسپاد (تهماسپ) گسیل شد، شکست یافته دستگیر و به‌ماد فرستاده شد و سپس در اربیل (اکنون شمال عراق) به‌دار آویخته شد. زمانی که فرورتیش در ماد قیام کرده بود سپهداران مادی که در پارت و هیرکانیه بودند از او حمایت کردند و سپاهیان را برضد داریوش شوراندند و ویشت‌اسپه - پدر داریوش - که شهریار پارت بود را بیرون راندند. داریوش پس از فراغت از کار شورشگر مادی از ری نیروی امدادی برای پدرش فرستاد و ویشت‌اسپه پس از دو جنگ بزرگ شورشیان را سرکوب کرد و آرامش را به‌پارت و هیرکانیه برگرداند. در مرو مردی به‌نام «فَراد» به‌پا خاسته تشکیل سلطنت داد. این شورش نیز همچون بقیه به‌تدبیر داریوش و توسط لشکر اعزامی او به‌شکست انجامید و فراده نابود شد. در پارس مردی پارسی به‌نام «وهیزداته» مدعی شد که بردیه پسر کوروش است، و حمایتی یافت، حتی سپاهیان پارسه‌گرد (پاسارگاد) نیز از او حمایت کردند. او در سه موضع و سه جنگ بزرگ از لشکریان اعزامی داریوش شکست یافت و سرانجام دستگیر شد و به‌فرمان داریوش در پارس به‌دار آویخته شد. زمانی که وهیزداته درگیر نبرد با لشکریان داریوش بود در سیستان (غرب افغانستان کنونی) سپهدارانی از وهیزداته هواداری کرده به‌ضد داریوش شوریدند. لشکر اعزامی داریوش در سیستان سه جنگ بزرگ با شورشیان داشت، و توانست که شورش را سرکوب کرده آرامش را به‌منطقه برگرداند. در میان گرفتاریهای داریوش در پارس و شرق کشور، بابل دیگر باره شورید و پیرمردی بومی به‌نام «ارخه» با ادعای اینکه پسر نبوخذ نصر بابل است پادشاه شد. ارخه نیز همچون دیگر شورشیها توسط سپاه اعزامی داریوش شکست یافته دستگیر شد و او را در بابل به‌دار آویختند.

همهٔ این رخدادها در خلال کمتر از دو سال به‌وقوع پیوست. معمولاً جنگهای به‌طور

همزمان در چندین نقطه در جریان بود (تاریخهائی که داریوش ذکر کرده و پائین تر خواهیم خواند این را نشان می‌دهد). داریوش در خلال این مدت کوتاه همهٔ مدعیان نسبتاً نیرومند سلطنت را سرکوب و نابود کرد. و این به آن معنا است که داریوش - به عنوان جانشین واقعی کوروش و کامبوجیه - بیش از مجموع همهٔ رقیبان نیرومند خودش در میان مردم کشور هخامنشی پایگاه داشته است. حتی در ارمنستان و میان رودان نیز پایگاه داریوش نیرومندتر از پایگاه مدعیان بومی سلطنت بود. یعنی هم ایرانیان و هم اقوام زیر سلطه به سبب رفتارهای نیکی که از کوروش و کامبوجیه دیده بودند سلطنت هخامنشیان را حتی بر مدعیان به پاخاسته سلطنت از خاندانهای حکومتگر سابق خودشان ترجیح می‌دادند.

داریوش پس از شرح وقایع تأکید می‌کند که همهٔ رهبران شورشها با نیرنگ و دروغ مردم را پیرامون خودشان گرد آورده بودند، و هرکدامشان نامی را بر خودش نهاد که از آن او نبود، ولی داریوش چونکه نیت خیر داشت اهورمزدا به او کمک کرد تا این دروغگویان و فریبکاران را یکی پس از دیگری از میان بردارد. او سپس به همهٔ شاهان آینده توصیه می‌کند که از دروغ و نیرنگ بپرهیزند که عواقب دروغ خوشایند نخواهد بود. او تأکید می‌کند که نسخه‌ئی از گزارش این رخدادها را در چند زبان، از جمله «زبان آریایی» بر طومارهای چرم گاه و پوست گوسفند تهیه کرده و به سراسر سرزمینهای شاهنشاهی فرستاده تا برای مردم خوانده شود. این به آن معنا است که آنچه را داریوش گزارش کرده حقیقت بوده، و گرافه‌ئی در آن نبوده است. فقط می‌توان پنداشت که آنچه او مایل نبوده که مردم بدانند یا آنچه مایل بوده که فراموش گردد با سکوت برگزار کرده و در گزارشش به آن اشاره ننموده است.

داریوش فرماندهی قاطع و بی‌گذشت بود. او نسبت به سرکشان و شورشگران مدارا نمی‌کرد و چون بر آنها دست می‌یافت در کیفردهی آنها بی‌رحمانه رفتار می‌کرد. در آوردن چشم و بریدن گوش و بینی و به نمایش نهادن مذلت‌آمیز مدعیان شکست‌خوردهٔ سلطنت از روشهای کیفردهی او بود. تدبیرهای قاطعانه‌اش او را در ۱۹ جنگ بزرگ که کمتر از ۲ سال وقت گرفت پیروز در آورد و امنیتی سراسری را در کشور پهناور او که میراث کوروش و کامبوجیه بود برقرار کرده سلطنت او را تثبیت نمود و به او امکان داد که در غیاب هر صدای مخالفی کوس مشروعیت مطلق بنوازد و خویشان را مورد حمایت خدای جهان بنامد. در گزارش بغستان، او همهٔ کسانی که مخالفش بودند را مردم فریب می‌نامد و تأکید می‌کند که آنها دروغ‌بندانه نامی بر خودشان نهادند که از آن ایشان نبود تا در سایهٔ این نام مردم فریب‌خورده را به حمایت از خودشان بکشانند. او با این شگرد می‌خواست به مردم القا کند که نامهایی که این مدعیان بر

خودشان بسته‌اند متعلق به کسانی بود که دیگر زنده نبودند، و این کسان که این نامها را بر خودشان نهادند مردم فریب بودند و دروغ گفتند تا مردم فریبخور را پیرامون خودشان گرد آورند و به مقصدشان برسند.

معلوم نیست که داریوش در این ادعا تا چه اندازه صداقت دارد! شاید هم حقیقتاً او راست گفته باشد. ما وقتی می‌بینیم که یک پارسی‌ئی ادعا کرده که برده پسر کوروش است، و حتی سپاهیان پارسه گرد نیز فریب ادعای او را خورده‌اند، به خودمان حق می‌دهیم که ادعای داریوش درباره دیگر رقیبان قدرت را نیز درست بپنداریم. درباره مدعی سلطنت در ماد و سگرتیه نیز داریوش یقیناً صداقت دارد، زیرا بازماندگان خاندان سلطنتی ماد برای مردم آن سرزمین شناخته شده بوده‌اند، و شکستهای پیاپی‌ئی که مدعیان سلطنت در ماد از داریوش دیدند نشانگر آن است که آنها گرچه توانسته بوده‌اند که نیروی قابل توجهی برای خودشان فراهم آورند، ولی در ماد چندان پایگاه مستحکمی نداشته‌اند که بتوانند در برابر نیروهای داریوش ایستادگی کنند. ارجی که داریوش پس از آن برای مردم ماد قائل شد، و این را می‌توانیم در نگاره‌های تخت جمشید ببینیم که پارسی و مادی هم‌طرازند، نشانه حمایتی است که داریوش در میان این شورشها از سران قبایل ماد دریافت کرده بوده است.

داریوش در سنگنبشته بغستان، همچون یک شاه یکتاپرست که خدای یگانه‌اش فقط اهورمزدا - خدای زرتشت - است با اختصاص اراده مطلق به اهورمزدا همه پیروزیهایش را به اراده اهورمزدا نسبت داده و کوشیده است تا وانمود کند که چونکه هدفش اجرای اراده اهورمزدا در برقراری عدل و راستی و درستی بوده، اهورمزدا همواره یاور و حامی او بوده و در همه جنگها و در برابر همه دشمنان به پیروزی رسانده است. او به این گونه خویشتن را تنها مرد شایسته پادشاهی در آن برهه تاریخی معرفی کرد، و معتقد بود که همه مردم روی زمین باید از او فرمان ببرند تا بتواند خواسته‌های اهورمزدا را، یعنی برقراری نظم و امنیت و آرامش را، در جهان به اجرا درآورد. او در سنگنبشته بغستان چنین ادعا کرده است:

از این رو اهورمزدا مرا یآوری کرد و هر خدای دیگری که هست، زیرا من بدباور نبودم، پیرو دروغ نبودم، زورگو و ستمگر نبودم؛ نه من و نه خانواده‌ام.

و در سنگنبشته نقش رستم چنین نویسانده است:

من هرچه کرده‌ام به یاری اهورمزدا بوده که پستی بان من بوده و مرا کامیاب گردانیده است. اهورمزدا به من یآوری کرد تا این کارها را انجام دهم. او یاور و نگهبان من باد، و کشورم را از بلاها در امان بدارد. من امور خویش را به اراده اهورمزدا وامی‌گذارم و

امیدوارم که رستگاری نصیب کند. ای مردم! رهنمودهای اهورمزدا که به شما رسیده است را رها نکنید و از راه راست و درست روگردان مشوید.

انسان وقتی این سخنان را می‌خواند یا می‌شنود شخصیتی باایمان و پارسا و دادگر و مهرپرور از داریوش در نظرش مجسم می‌شود و به این شخصیت حق می‌دهد که به خاطر انجام مأموریتِ دادگسترانه و مبارزه با کژیها و بدیها و برقراری راستیها و درستیهها هر شیوه‌ئی را که صلاح بداند به کار بندد و مخالفان راهش را به‌هرراهی که مناسب پندارد از میان بردارد. ولی لحظهٔ دیگر به خاطر می‌آورد که این خودستائیهها را یک زورمندِ خشم‌آور آتش‌شگاف^۱ بر زبان آورده است که به کسی اجازه نمی‌داده در برابر او جز «لیک»، و «بله قربان» و «بر چشم و گوش» چیز دیگری بر زبان آورد؛ و همه‌کس حتی بلندپایه‌ترین شخصیت‌های کشوری و لشکری را فرمان‌بر چشم‌وگوش‌بستهٔ خودش می‌دانسته است. داریوش در کتیبهٔ بغستان از شش تن سران خاندانهای بزرگ پارسی که او را برای دستیابی به تخت و تاج کوروش یآوری کردند به نام «دوستان من» یاد کرده، و جز اینها از همهٔ امرای ارتش و شهریان تحت فرمانش و کارگزاران دولتش با عبارت «مَنْ بَدَكَء» (وابستهٔ من / فرمان‌بر من) نام برده است. این شش تن همان سپهداران نیرومندی بودند که با روی کار آمدن او اعضای شورای سلطنت را تشکیل دادند و اورنگِ شاهنشاهی بر دوششان نهاده شده بود و پس از آن هرکدام در بخشی از کشور برای خودشان شاهی کردند. داریوش سلطنت خویش را در حقیقت مدیون اینها بود و اگر اینها نبودند او نمی‌توانست که اورنگ شاهنشاهی را از دست فرزندان کوروش بیرون بکشد و به خودش اختصاص دهد. حقیقت امرِ کام‌بوجیه و بردیه را نیز همین شش تن می‌دانستند. داریوش به پاس خدمت بزرگی که این شش تن به او کرده بودند نام‌هایشان را یکی‌یکی در نوشته‌اش آورده و ستوده و از شاهان آینده خواسته است که خانواده‌ها و فرزندان اینها را گرامی بدارند و همواره در زیر چتر الطاف و عنایات خویش بگیرند. پیش از این دیدیم که این شش تن - بعلاوه پرخش‌آسپ - بودند که با تدبیر خاصی همراه داریوش وارد کاخ شدند و اورنگ‌نشین سلطنت ایران را غافلگیر کرده کشتند. پس از آن داریوش شاهنشاه ایران شد، تا همان راهی را که کوروش بزرگ آغاز کرده بود بدون تغییر و تبدیل کلی ادامه دهد، و از تمدن جهانی و نظم و امنیت و آرامش جهان به شایستگی پاسداری کند.

اقدامات داریوش بزرگ در مصر

داریوش دو سالِ نخست سلطنتش را صرف سرکوب شورشهای داخلی و تثبیت اوضاع

ایران و میان‌رودان و ارمنستان کرد. او در سند بغستان گزارش نسبتاً مفصلی دربارهٔ یکایک شورشها ارائه کرده و همه را ناشی از ارادهٔ اهورمزدا دانسته است. او در این سند خاطر نشان کرده که در مصر نیز برضد او شوریده‌اند. داستان این شورش چنین است که چون داریوش به سلطنت نشست آریاند - شهریار پارسی مصر - که منصوب کام‌بوجیه بود با او به مخالفت برخاست و در صدد برآمد که مصر را از حیطهٔ نظارت داریوش خارج سازد. او با این هدف پول سیم (سکهٔ نقره) تمام عیار به نام خودش زد،^۲ و روابطش را با داریوش قطع کرد. داریوش پس از آنکه از امر ایران و میان‌رودان و ارمنستان و خوزستان فراغت یافت و پایه‌های سلطنتش را استوار کرد به مصر لشکر کشید. آریاند نتوانست یا نخواست که در برابر داریوش چندان مقاومتی نشان دهد؛ و به اطاعت داریوش درآمده دیگر باره در مقامش ابقاء شد.

داریوش در مصر دست به یک سلسله اصلاحات سیاسی و اقتصادی زد تا رضایت مردم آن کشور را جلب کند. نخستین کاری که کرد آن بود که چون در آن هنگام کاهنان در جستجوی خلیفه برای اپافوس بودند که در آن اواخر در گذشته بود، در مراسم عزای اپافوس شرکت نمود و هزینه‌ئی کلان برای «کشف» اپافوس جدید مقرر کرد. او پس از آن به رسم فرعونان به حضور خدایان مصری رفت و مراسم عبادت به جای آورد و همچون فرعونان آنها را پدر خطاب کرد تا مردم مصر ببینند که او نیز همچون کام‌بوجیه به مقدساتشان احترام می‌گذارد. بعلاوه، او به هزینهٔ دولت ایران ساختمان یک معبد بزرگ برای آمون (خدای بزرگ مصر) آغاز کرد و موقوفاتی به آن اختصاص داد. این کاری بود که هر کدام از فرعونان پیش از او انجام داده بودند و داریوش نیز که اینک فرعون مصر شمرده می‌شد می‌بایست که انجام می‌داد. نیز، او در مصر دست به یک سلسله اصلاحات عمومی زد و از آن جمله فرمود تا شاخهٔ شمالی رود نیل را با کشیدن ترعه‌ئی به دریای سرخ وصل کردند. این آبراه که هیچ کاربرد نظامی‌ئی نداشت چنان بود که کشتیه‌های بازرگانی می‌توانستند از آن عبور کنند، و دریای سرخ را به دریا مدیترانه وصل می‌کرد، سرزمینهای کرانه‌های جنوبی و شمالی و شرقی دریای مدیترانه را از راه دریای سرخ به دریای پارس و شرق آسیا پیوند می‌داد، به رونق تجارت بین المللی کمک می‌کرد، و مصر را به حلقهٔ وصل میان شرق و غرب مبدل می‌ساخت و باعث شکوفایی بیشتر اقتصادی مصر می‌شد.

نیز، او به کاهنان مصری فرمود که مجموعهٔ قوانین مدنی و جزایی مصر را بنابر اهداف امنیت‌گسترانهٔ او تدوین کنند، و دستگاه قضایی مصر را نوسازی کرد تا رعایای مصری که تا پیش از آن بردگان فرعون بودند و حقی جز حق زیستن و بهره دادن نداشتند از حقوق انسانی

برخوردار گردند و به آزادی برسند. برای این کار، فرمود تا کاهنان و دبیران مصری در معبد بزرگ به حضور او برسند. چون گرد آمدند به آنها فرمود تا مجموعه قوانین نوینی بر اساس قوانین شرعی مصر برای کشورشان تدوین کنند و نسخه‌اش را برای او بیاورند. فرموده او چنان بود که قوانینی که از دوران دیرینه تا اواخر عمر اُح‌موسس تدوین شده بوده را برای تدوین قانون جدید در مد نظر قرار دهند.^۲

داریوش حدود یک‌سال در مصر ماند و به اوضاع کشور سر و سامان داد. کتیبه‌ئی که او به مناسبت ایجاد آبراه یادشده به سه‌زبان پارسی و آرامی و مصری از خودش برجای نهاده بوده است توسط باستانشناسان در ناحیه غربی کانال سوئز کشف شده است. متن پارسی این کتیبه که کوتاهتر از متن مصری است چنین است:

خدای بزرگ است اهورمزدا، که آسمانها را آفرید، که این سرزمینها را آفرید، که مردم را آفرید، که شادی را برای مردم آفرید، که پادشاهی این سرزمین پهناور که دارای اسپان خوب و مردم خوب است را به داریوش سپرد.

من ام داریوش، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورهای با مردمان گوناگون، شاه سرزمینهای پهناور، پسر ویشت‌آسپه، هخامنشی.

داریوش شاه گوید: من پارسی‌ام، مصر را گرفتم، سپس فرمودم تا این آبراه را در میان رودخانه پیراؤ و دریای پارس حفر کردند تا کشتیها بتوانند از مصر به سوی پارس بروند. این آرزوی بزرگ من برآورده شد.

اقداماتی که داریوش بزرگ در مصر انجام داد بسیار اثرگذار و ثمربخش بود و سبب می‌شد که حاکمیت ایران بر مصر برای مدتی طولانی دوام داشته باشد. او با اقدامات دین‌ئی که در مصر بر دست دانایان بزرگ مصری انجام داد دستگاه فقهت مصر را به حامیان خویش مبدل ساخت و به این وسیله سلطه ایران را در مصر استحکام بخشید.

در خاورمیانه از دورترین دوران تاریخ تا امروز، متولیان دین مهم‌ترین نقش را در زندگی اجتماعی بازی کرده‌اند. این طبقه به حکم ماهیت تاریخی و به حکم خصیصه اقتدارطلبیش همیشه در هر جامعه‌ئی می‌کوشد تا سهمی از قدرت و امتیاز ناشی از آن را به‌خویشتن اختصاص دهد و از مزایای آن برخوردار گردد. سلاطین نیز همواره از دیرترین زمانها با شناختی که از تأثیر فعال متولیان دین در بسیج افکار توده‌های عامی داشته‌اند، آنها را به خودشان نزدیک کرده با دادن امتیاز ملموس مادی حمایت و اطاعتشان را جلب کرده‌اند. بعدها نیز آنچه سبب شد که ترکان اوغوز و سپس مغولان و تاتارها که ایران را به دنبال یکدیگر

اشغال کردند برای نزدیک به چهار سده در ایران ماندگار شوند همین درک آنها از نقش متولیان دین و خریدن وفاداریهای آنها و استفاده از آنها در تأمین اطاعت توده‌ها و در نتیجه مشروعیت بخشیدن به حاکمیتشان در ایران بود. اینکه می‌بینیم در زمان حاکمیت مغولان و تیموریان این همه دارودستگاه عریض و طویل به نام مراکز تصوف در ایران روئید ناشی از همین حمایتی بود که حکومتگران ترک از شیوخ صوفیه به عمل می‌آوردند.

اگر متولیان دین در نظامهای فاسد و متجاوز در راه اجرای نقشه‌های حکومتگران ضد مردمی نقش ضد مردمی ایفا می‌کنند، حاکمان مردم‌گرا نیز اگر بر سر کار باشند می‌توانند که از آنها در جهت منافع و مصالح مردم استفاده کنند؛ زیرا دستگاه فقهتی به حکم ماهیتش همیشه ابزار دست کسان و گروههایی است که زندگی او را به بهترین وجهی تأمین کنند، و کاری به این ندارد که جهتگیری اجتماعی این کسان یا گروهها به نفع جامعه باشد یا به زیان جامعه. به زبان دیگر، دستگاه فقهتی در طول تاریخ - تا بوده - همیشه توجیه‌گر وضع موجود سیاسی و اجتماعی بوده است. حال اگر نیکانی بر سر قدرت سیاسی قرار داشته باشند که بخواهند در جهت خیر و صلاح جامعه عمل کنند، دستگاه فقهتی با حمایتها و امتیازهایی که از این حاکمیت حاصل می‌کند توجیه‌گر همین وضع موجود می‌شود و توده‌های عامی را برای حرکت در راهی که این حاکمیت نشان می‌دهد بسیج می‌کند؛ و هرگاه حکام ستم‌پیشه بر سر کار باشند به همین سان از سلطه سیاسی روز حمایت می‌کند. این ماهیت متولیان دین بوده و هست و همین خواهد بود. به همین سبب است که دستگاه سلطه - به هر شکلی که باشد - همیشه خودش را نگهبان دین موجود می‌داند و از متولیان دین حمایت می‌کند تا از آنها به عنوان ابزار توجیه توده‌های عامی به تبعیت از خودش استفاده کند.

هم کوروش و هم داریوش با درک اهمیت نقش متولیان دین در جوامع خاورمیانه خدایان و ادیان اقوام زیر سلطه‌شان را به رسمیت شناختند و معابد و فقیهان را زیر چتر حمایت گرفتند. فقیهان نیز چونکه منافعشان را حاکمیت تأمین می‌کرد با آن از در سازش درمی‌آمدند و مشروعیت آن را در میان توده‌ها تبلیغ می‌کردند، و به این وسیله جریان پرداخت باج و خراج به دربار ایران در سرزمینهای زیر سلطه به آسانی ادامه می‌یافت، و کارگزاران ایران قادر می‌شدند که ثبات و امنیت و آرامش را در این سرزمینها تأمین کنند.

برنامه کوروش و داریوش ایجاد یک جهان مبتنی بر آرامش و آسایش برای همگان و بدون جنگ و ستیز و ناامنی و ویران‌گری بود. و این همان آرزویی بود که زرتشت در تعالیم خویش بر روی آن تأکید ورزیده بود. پاسداری از صلح جهانی و برقرار کردن آرامش و امنیت

در جهان پهناوری که زیر چتر حمایت کوروش و داریوش بود هزینه‌های سنگینی را می‌طلبید. و تنها راه تأمین این هزینه‌ها مالیات‌هایی بود که سرزمینهای زیر سلطه و مردم ایران می‌بایست که به‌دربار ایران بپردازند. چیزی که جریان این مالیاتها را استمرار می‌بخشید وفاداری شخصیت‌های بومی متنفذ در سرزمینهای زیر سلطه به‌دربار ایران بود. متولیان دین در هر کشوری بیشترین نقش را در دوام این وفاداری ایفا می‌کردند.

در کتیبه‌ئی که کاهنان مصری به‌یادگار اقدامات داریوش بزرگ از خود برجای نهاده‌اند، داریوش را فرزند «نیت» (خدای زمین و دریاها) و برادر «رع» (خدای آسمان) خوانده‌اند. در این سند چنین آمده است:

داریوش که زاده نیت (مادر زمین) و متولی سائیس (معبد مادر خدایان مصری) است کارهایی که خدا به‌اراده خویش آغاز کرده بود را به‌انجام رساند (یعنی هرچه در مصر کرد، همان بود که خواست خدا بود)... وقتی او در شکم مادرش بود نیت او را فرزند خویش شمرد... دست خودش را با کمان به‌سویش برد تا دشمنان او را براندازد، همان‌گونه که برای فرزند خودش «رع» کرده بود... او نیرومند است و دشمنانش را در همه سرزمینها نابود می‌کند. شاه مصر علیا و مصر سفلی داریوش، که تا ابد جاوید بماناد، شاه بزرگ، پسر و پشت‌آسپه، هخامنشی، پسر او (یعنی پسر نیت) است، و نیرومند و جهان‌گیر است. مردم سرزمینهای دور با هدایای خویش رو به‌سویش می‌آورند و برایش خدمت می‌کنند.^۴

داریوش در بازگشت از مصر، سرزمینهای یهودا و فینیقیه و دیگر سرزمینهای شام را مورد بازدید قرار داد. در کشور یهودا چندی بود که - بنا بر فرمانی که کوروش بزرگ صادر کرده بود - سران یهود سرگرم بازسازی معبد و حاکمیت خودمختار محلی بودند. کشور یهودا نیز همچون دیگر کشورهای خودمختار سرزمین شام زیر نظر شهریار بابل اداره می‌شد. اسرائیلیان دو فرقه متنازع بودند، فرقه‌ئی که خواهان بازسازی امارت اسرائیل در سامره بودند و فرقه دیگری که خواهان بازسازی امارت اسرائیل در اورشلیم (یهودا) بودند. پیروزی از آن دومی‌ها شده بود و بنای معبد بزرگشان را از اواخر دوران کوروش بزرگ در اورشلیم آغاز کرده بودند؛ در همان‌جائی که می‌گفتند روزگاری معبد سلیمان بوده است. اما سامری‌ها برای آنکه در بازسازی اورشلیم کارشکنی کنند گزارش به‌دربار داریوش فرستاده بودند که یهودیان (مردم یهودیه) سرگرم ساختن دژ هستند و در نظر دارند که سر به‌شورش بردارند. مأمور تحقیق به‌یهودا فرستاده شد. سران یهودا به‌مأمور گفتند که بنا بر فرمانی که کوروش بزرگ داده بوده

است معبد پدرانشان را بازسازی می‌کنند. مأمور گزارش به داریوش فرستاد. داریوش از فرمان کوروش خبر نداشت ولی با بازسازی معبد و مؤسسات دینی یهودان نیز - همچون دیگر قومهای زیر سلطه - موافق بود. با این حال از آنها خواست که نسخه کتبی فرمان نامه کوروش را نشان دهند. آنها گفتند که کوروش زمانی که این فرمان نامه را صادر کرده در همدان بوده است. به فرموده داریوش، در بایگانی کاخ شهریاری همدان بررسی شد و نسخه فرمان نامه کوروش به دست آمد که تأکید کرده بود معبد باید در اورشلیم بازسازی شود، و نامی از سامره برده نشده بود. سامریها رقابت را باختند و یهودیان معبدشان را ساختند و امارت خودمختار بنی اسرائیل در اورشلیم تشکیل شد. برخی مدعیان نبوت (امامت) نیز در میان یهودیان ظهور کردند و بر سر ریاست بر این امارت به رقابت با یکدیگر پرداختند، و هر کدام ادعا می‌کرد که خدا به او وحی می‌فرستد و ریاست باید در دست او باشد.^۵ این امارت، گرچه همیشه به سبب درگیریهای مدعیان نبوت (امامت) بر سر ریاست در درون آشفته بود، ولی تا پس از برافتادن شاهنشاهی هخامنشی برجا ماند، سپس مقدونیان آن را از هم پاشاندند و به تاریخ سپردند. تلاشهای احیای امارت یهودیه در دوران رومی نیز با کشتارهای گسترده و گاه همگانی یهودان در بسیاری از شهرهای اسرائیل همراه بود که داستان بسیار تلخی دارد که جای سخن درباره اش در این گفتار نیست.

اودجهر رسنه که بالاتر شناختیم، به عنوان مهمان به همراه داریوش به ایران رفته بود. داریوش به او فرمود که به مصر برگردد و مدرسه علوم پزشکی مصر را نوسازی کند. اودجهور رسنه این اقدام را در نوشته یادگاری خویش چنین آورده است:

شاهنشاه داریوش، شاه همه کشورهای بیگانه، شاه مصر علیا و سفلی وقتی در شوش بود به من فرمود که به مصر برگردم و تأسیسات حیات بخش پزشکی مصر را نوسازی کنم... آن گونه که شاهنشاه فرموده بود مأموران شاهنشاه مرا از این زمین به آن زمین بردند تا به مصر رساندند. هر چه شاهنشاه فرموده بود را انجام دادم. کارمندان را به خدمت گرفتم همه از خاندانهای سرشناس نه از مردم عادی. آنها را زیر دست کاردانان و استادان گماشتم تا پیشه پزشکی فراگیرند. فرمان شاهنشاه چنین بود که باید هرگونه چیزهای شایسته و بایسته به آنها سپرده شود تا پیشه خود را به خوبی انجام دهند. من هر چه که لازم بود و هر ابزاری که پیشترها در کتابها مقرر شده بود را در اختیار آنها گذاشتم. شاهنشاه چنین فرموده بود، زیرا به فضیلت این علم واقف بود. او می‌خواست که بیماران شفا یابند. او اراده کرده بود که ذکر خدایان را جاوید سازد، معابد را آباد بدارد، جشنها و

اعیاد دینی^۶ باشکوه بسیار برگزار شود.

نوشته‌ئی که از گور یک کاهن برجسته مصری به نام اُح‌موسس کشف شده (و نامش نشان می‌دهد که می‌بایست از نوادگان فرعون اُح‌موسس - معاصر کوروش بزرگ - بوده باشد) خبر از آن می‌دهد که اپافوس مقدس در سال ۴۸۸ پم در گذشته، و او مراسم تدفین باشکوهی با شرکت افسران بلندپایه (کمانداران و لشکریان گزیده) برگزار کرده و جسد مطهر اپافوس را در آرامگاه ابدی به‌ودیعیه نهاده است. او بر خود می‌بالد که عظمت اپافوس را برای ایرانیان بیان داشته و محبت او را در دل‌هاشان استوار کرده است؛ و یادآور می‌شود که همه کارگزاران بلندپایه در مصر علیا و سُفلی به‌دعوت او هدایا و نذورات گرانبھائی را برای آرامگاه اپافوس مقدس آورده‌اند.^۷ این سند نیز نشانه دیگری از احترام خشنودکننده ایرانیان به دین و فرهنگ مصریان در زمان داریوش بزرگ است.

تسخیر سرزمینهای یونان توسط داریوش

پیش از این دیدیم که سرزمینهای یونان تا پیش از کوروش بزرگ در درون قلمرو فرعون بود، سپس زمینهای یونانی‌نشین غرب اناتولی و دریای مدیترانه در زمان کوروش بزرگ ضمیمه قلمرو شاهنشاهی شد. سرزمینهای اصلی یونان در شبه جزیره بالکان نیز پس از فروپاشی سلطنت فرعون و تسخیر مصر توسط کامبوجیه به‌خود رها شد تا تلاش قدرتخواهان در شهرهای یونان برای تشکیل حاکمیت‌های نیرومند آغاز گردد.

داریوش آرزومند آن بود که یک حکومت یکپارچه جهانی تشکیل دهد و کل جهان متمدن روزگار را به‌زیر فرمان و سلطه خویش درآورد تا اقوام و جماعات انسانی با آرامش و آسایش در کنار یکدیگر به‌زندگی برادرانه و تهی از درگیریها و جنگها و کشتارها و ناامنی‌ها ادامه دهند و برای آبادانی جهان بکوشند. این رسالتی بود که زرتشت چندین سده پیش از کوروش و داریوش به ایرانیان تعلیم داده بود. داریوش در پی‌گیری این هدف انسانی در سال ۵۱۴ پم با گذشتن از تنگه میان اناتولی و اروپای شرقی به اروپا لشکر کشید. پلی که عبور لشکر بزرگ داریوش را امکان‌پذیر ساخت توسط یونانیان جزایر دریای ایژه به‌رهبری امیر جزیره ساموس ساخته بودند.^۸ این پل مجموعه عظیمی از قایق‌های به‌هم چسپیده بود که رویشان الوار چیده بودند و روی الوارها شن‌ریزی شده بود و به‌شکل یک خیابان پهناور دراز درآمده بود که دو سوی تنگه را به‌هم وصل می‌کرد. شمار یونانیان مزدور در سپاه داریوش در این لشکرکشی کمتر از شمار پارسیان نبود. یونانیان لشکر پیاده‌نظام را تشکیل می‌دادند.

هرودوت نوشته که شهرهای یونانی داطلبانه اطاعت از داریوش را پذیرفتند و مردانشان به‌عنوان پیاده‌نظام به‌سپاه داریوش پیوستند. راهنمایان داریوش نیز سران جزایر یونانی بودند؛ سران خردمندی که به‌صلاح می‌دانستند که شرق اروپا ضمیمهٔ ایران شود تا درهای پیشرفت بر روی مردم یونان گشوده گردد. نخستین کسانی که داریوش را به‌لشکرکشی به‌یونان تشویق کرده بودند یونانیانی بودند که پیشترها به‌عنوان مزدور در مصر می‌زیستند، از جملهٔ اینها دموکدس کروتونی و سیلوسون ساموسی سهم عمده داشتند. هر دوی اینها سربازان مزدور در مصر بودند و پس از آنکه علوم مصری در اثر اصلاحات کام‌بوجیه از انحصار معبد بیرون آمده بود نزد پزشکان مصری آموزش دیده بودند، سپس همراه داریوش به‌ایران رفتند و به‌دربار ایران نزدیک شدند، و اوضاع یونان اروپایی را برای داریوش تشریح نموده او را تشویق کردند که یونان را ضمیمهٔ ایران کند.^۸ اینها خردمندانی بودند که صلاح قوم خودشان را در آن دیده بودند که با پیوستن به شاهنشاهی ایران درهای آرامش و پیشرفت بر رویشان گشوده شود.

بیشینهٔ شبه‌جزیرهٔ بالکان (تراکیه، مقدونیه، اسپارت، چند شهر یونان به‌جز آتن)، به‌اضافه بخش جنوبی سرزمینهای که اکنون کشور اوکراین را تشکیل می‌دهد به‌اطاعت داریوش درآمدند. الحاق این سرزمینها به‌ایران بدون هیچ‌گونه جنگ و خون‌ریزی صورت گرفت. هدف داریوش از الحاق سرزمینهای شمال‌غرب دریای سیاه آن بود که به‌معادن ناحیهٔ اورال که در یونان شهرت فراوان داشت دست یابد و از آنها در جهت درآمد بیشتر به‌منظور تأمین هزینه‌های بیشتر برای پیشبرد برنامهٔ صلح جهانی استفاده کند. هدف دیگر او آن بود که به‌جنگلهای ماورای دانوب دست یابد؛ زیرا می‌توانست از چوب این جنگلها در صنعت کشتی‌سازی در دریای مدیترانه به‌هدف تقویت نیروی دریایی ایران در مدیترانه استفاده کند. به‌نظر می‌رسد که دربارهٔ این هر دو مورد آگاهان یونانی به‌داریوش مشورتهای شایسته داده بودند و او را به‌لشکرکشی به‌آن نواحی تشویق کرده بودند. موضوع دیگری را نیز می‌توان در انگیزهٔ داریوش به‌لشکرکشی به‌این سرزمینهای بسیار دور از مراکز تمدنی یافت: در توصیفی که هرودوت از سنتها و آداب و رسوم قبایلی که در ناحیهٔ شمال‌غرب دریای سیاه ساکن بودند به‌دست می‌دهد (و هرودوت آنها را اسکیت می‌نامد) گفته شده که آنها آداب و رسومی وحشیانه داشتند، و در مراسمی کسانی را زنده‌زنده به‌هوا پرتاب می‌کردند تا بر روی نیزه‌ئی که در زمین فروکرده بودند فرونشینند. اینها کارهای وحشیانه بود، و داریوش که خود را سرپرست تمدن جهانی می‌دانست احساس می‌کرد که وظیفه دارد چنین اقوامی را هرچه بیشتر

از مرزهای جهان متمدن دور سازد. یک گزارش هرودوت نشان می‌دهد که داریوش پیش‌بینی کرده بود که شاید مجبور شود این قوم را به سوی شرق در سواحل دریای سیاه تا نواحی قفقاز دنبال کند. این موضوع را از این نکته می‌توان دریافت که بنا به نوشته هرودوت، داریوش پس از عبور از دانوب گروهی از یونانیان را در کنار دانوب گماشت و به آنها گفت که اگر او تا ۶۰ روز برنگشت پلی که برای عبور سپاهیان ایران ساخته بودند را تخریب کنند و خودشان به یونان برگردند. یعنی با حسابی که او کرده بوده، اگر قرار بود که اسکیتها را در جنوب اوکراین کنونی به سول شرق دنبال کند هیچ‌گاه به غرب بر نمی‌گشت بلکه از راه قفقاز و آذربایجان به ایران می‌رفت؛ و اگر قرار بود که آنها را تا زمینهای دوردستی به سوی شمال تعقیب کند نیز بیش از دو ماه وقت او را نمی‌گرفت.

ولی تعقیب اسکیتها به سوی شمال بود و او تا رود ولگا پیش رفت و وقتی اطمینان یافت که این قوم وحشی به حد کافی از مراکز تمدنی دور شده‌اند دست از تعقیب کشیده به اروپای شرقی برگشته راه بازگشت به ایران را در پیش گرفت. برگشت او به دانوب درست در همان زمانی بود که برای یونانیان نگهبان پل تعیین کرده بود.

تا سال ۵۱۳ پم سراسر یونان تبعیت از ایران را پذیرفته بود، شهریاران شهرهای یونان را شاهنشاه در مقامشان تثبیت کرده بود، و شهریار لیدیه که در این زمان ارتَه‌فَرَنَه برادر داریوش بود بر آنها نظارت داشت. یعنی سرزمینهای اصلی یونان بخشی از فرمانداری لیدیه بود. فرماندهی کل نیروهای ایران در غرب اناتولی و جزایر یونانی نیز به مگه بازو (عموزاده داریوش) سپرده شد. مگه بازو برای آنکه پیوند یونانیان با ایران را بیشتر کند دختری یکی از نیرومندان یونان را به زنی گرفت.

در بازگشت داریوش به ایران شماری از سران و بخردان یونان به عنوان خدمت‌گزار به سپاه او پیوستند و به ایران رفتند. تاریخ‌نگاران یونانی از اینها با عنوان «اندرزگر شاه» یاد کرده‌اند و لاف‌زنانه نوشته‌اند که اینها بزرگانی بودند که اجازه یافتند در مهمانی شاه حضور یابند. از دختران بزرگان یونان که به عنوان هدایای گرانبها به کارگزاران بلندپایه پارسی تقدیم شدند نیز در نوشته‌های یونانیان با عنوان همسران این بلندپایگان یاد شده است.^۱ سران یونانی را داریوش با خودش برده بود تا راه و رسم همزیستی انسانی را به آنان بیاموزد و به یونان برگرداند، و هرکدام که شایسته خدمت‌گزاری به بشریت است را به کار بگمارد.

داریوش وقتی به ایران برگشت به یک ناوخدای زبردست یونانی به نام اسکولواکس که همراه او به ایران رفته بود فرمود تا با حرکت دادن ناوگان از دریای پارس سفر دریایی دور دنیا

را شروع کند، از کرانه شرقی عربستان برود و در کنار عدن از تنگه میان یمن و حبشه (اکنون بابُ المَندَب) بگذرد، وارد دریای سرخ شود، ترعه‌ئی که به فرموده او در مصر ایجاد شده را در نوردیده وارد دریای مدیترانه شده از آنجا به اروپا برود، سپس به ایران برگردد. اسکولاکس چنین کرد، و در پایان سفرش گزارش کاملی را به داریوش داد، و کتابی درباره این سفر دور و دراز به زبان یونانی نگاشته با خودش به یونان برد. این کتاب که معلومات بسیاری را درباره جهان شرقی گرد آورده بود یونانیان را با سرزمینهای دوردست آشنا می‌کرد و تاریخ ایران را برای آنها بازگو می‌شد.

تا کنون یک ناوخدای یونانی دیگر به نام هِکاتے ملیتی پس از بازگشت از ایران کتابی با عنوان «سفر دور دنیا» نگاشته بود تا مردم یونان را با تمدن و فرهنگ ایرانی آشنا سازد. شاید این مرد نیز از همسفران اسکولاکس بوده است.

آگاهیهای تمدنی و فرهنگی بسیاری که بخردان یونانی در زمان داریوش بزرگ در مصر و بابل و ایران به دست آوردند آغازگر آن تمدن نوینی در بخش جنوبی شبه جزیره بالکان شد که به زودی تمدن یونانی نام گرفت، و در سده بعدی با ظهور اندیشه ووران بزرگ یونانی به درخششی رسید که ما می‌شناسیم.

فرزانگان جهان مشتاق شناختن ایران و فرهنگ انسان سازش بودند، و آن همه بزرگواری که از کوروش و کامبوجیه و داریوش ظهور یافته بود مردم کشورهای زیر سلطه را شیفته شکوه ایران کرده بود. همه بخردان جهان می‌خواستند بدانند که ایرانیان چه گونه مردمی اند که این همه ستایش از خویشان را در جهان برانگیخته‌اند! همه می‌خواستند بدانند که چه گونه می‌شود همچون ایرانیان شد! آنچه که فرزندان یونانی از این زمان به بعد نوشتند، و برای ما تاریخ ایران را بیان می‌کند، تلاشی در همین جهت بود. یونانیان ذهنهای مستعد و تمدن‌پذیر داشتند. با باز شدن دروازه‌های جهان متمدن میان رودان و مصر ایران بر رویشان دروازه‌های نوینی از دانش بر رویشان گشوده شد و آنها را به تلاش برای رسیدن به چنان مرحله‌ئی از تمدن و فرهنگ تشویق کرد که ایران و مصر و میان رودان رسیده بودند. یونان در زمان داریوش بزرگ چهاراسپه وارد مرحله نوین تمدن خویش گشت، بسیاری از میراث علمی مصر، به ویژه ریاضیات و طب، را یونانیانی که روزگاری مزدوران فرعون بودند از مصر به کشورشان بردند و به زبان خودشان تدوین کرده شناسنامه‌اش را به نام خودشان ثبت کردند (به نام خودشان مصادره کردند).

تسخیر گندار و سند توسط داریوش

داریوش بزرگ در پی‌گیری برنامهٔ تشکیل دولت یکپارچهٔ جهانی در سال ۵۱۲ پم متوجه شرق شد و گندار و سند را ضمیمهٔ شاهنشاهی کرد. این بخش از هندوستان که پاکستان فعلی را تشکیل می‌دهد، میراث‌بری یکی از شکوهمندترین تمدنهای هند باستان بود، و هنر و فرهنگ در آن ناحیه به مرحلهٔ پیشرفته‌ئی رسیده بود، و بنادر جنوبی سند از مهم‌ترین مراکز تجارت میان شرق و غرب به‌شمار می‌آمد. با تسخیر گندار و سند مرزهای شاهنشاهی ایران در شرق به‌پهناورترین حد خود رسید، و در غرب همهٔ دنیای متمدن شناخته شده را دربر گرفت. در دههٔ آخر سدهٔ ششم پم ایران حاکم یگانه و بلامنزاع کل جهان متمدن خارج از چین و هند بود و بر سراسر دریا‌های شرق و غرب تسلط داشت، و سراسر جهان متمدن - به‌جز چین و هند - در قلمرو شکوهمندترین و پهناورترین و قدرتمندترین و انسان‌سازترین شاهنشاهی تاریخ جهان قرار داشت.

شخصیت داریوش بزرگ

کامیابیهای درخشان داریوش در مواجهه با خطرهای بسیار بزرگی که شورشیان مدعی سلطنت ایران برای شاهنشاهی ایجاد کرده بودند، و شایستگی او در حفظ میراث شکوهمند کوروش بزرگ و حفظ یکپارچگی شاهنشاهی^۱ خبر از تدبیر و کاردانی فوق‌العادهٔ او می‌دهد. خطر شورشها چنان بزرگ بود که می‌توانست شاهنشاهی را از هم بپاشاند و دست‌آوردهای کوروش بزرگ را به‌تاریخ بسپارد و ایران را به‌انزوای پیش از شاهنشاهی برگرداند. ولی داریوش با شایستگی اعجاب‌آمیزی با آنها روبه‌رو شد و همه را از میان برداشت.

داریوش همچون کوروش به‌خوبی می‌دانست که چه می‌خواهد و چه هدفی را دنبال می‌کند. او هم یک جهان‌گیر توانا بود هم دید کاملاً شفاف و روشنی نسبت به‌آیندهٔ اهداف خودش داشت. آگاهیهای دقیق و درست او در آن روزگار از جغرافیای جهانی ما را به‌شگفتی وامی‌دارد، و شناخت همه‌جانبهٔ او از فرهنگهای اقوام جهان نیز برای ما شگفتی‌آفرین است.

همهٔ مورخان غربی که تاریخ ایران را نگاهشته‌اند اتفاق نظر دارند که داریوش هم در امور نظامی نابغه بود، هم در سازماندهی نابغه بود، هم در اقتصاد نابغه بود؛ زیرا اقداماتی که او انجام داد اقتصاد جهانی را وارد مرحلهٔ نوینی کرد. شاید بر اساس همین شناخت از داریوش بود که هرودوت به‌او لقب «شاه خُرده‌فروش» داد،^۱ یعنی شاهی که اقتصاد را به‌خدمت تک‌تک انسانها درآورده است.

تشکیلاتی که کوروش و داریوش برای شاهنشاهی ایران ابداع کردند نه تنها در جهان بی سابقه بود بلکه چنان تشکیلاتی بود که در آینده سرمشق همه جهان داران بزرگ تاریخ شد و تا سده‌های متمادی کم و بیش به همان شکل ادامه یافت. داریوش به قصد رونق بخشیدن به بازرگانی بین‌المللی، بزرگراه‌های شاهی از قبیل بزرگراه ۲۴۰۰ کیلومتری شوش به ساردیس (خوزستان تا غرب ترکیه) ایجاد کرد. این جاده پس از گذشتن از پل بزرگی که در غرب خوزستان بر روی دجله کشیده شده بود وارد جنوب عراق کنونی می‌شد و به بابل می‌رسید، و از راه تکریت و نصیبین و حران به حلب در شمال سوریه می‌رسید و از آنجا وارد کیلیکیه در جنوب اناطولی شده به ساردیس و کرانه دریای ایژه ختم می‌شد. هرودوت که بیش از یک سده پس از داریوش بخشی از این جاده را به چشم دیده و درباره بخش دیگرش شنیده‌های دقیق داشته است نوشته که در طول این جاده ۱۱۱ پست نگهبانی و به همین تعداد کاروان‌سرا و منزلگاه تأسیس شده بود؛ و یک کاروان می‌توانست در مدت ۹۰ روز مسیر ساردیس به شوش را بپیماید.^{۱۱} کاروانهای بازرگانی معمولاً این فاصله ۲۴۰۰ کیلومتری را در سه ماه طی می‌کردند، ولی پیکهای تیزتک شاهی فقط در ۸ روز از ساردیس به شوش یا از شوش به ساردیس می‌رسیدند. شاخه دیگر این جاده شوش را از راه همدان و آذربایجان به ارمنستان وصل می‌کرد، و از آنجا وارد سرزمین کت‌پتوگه می‌شد، از روی کیلیکیه می‌گذشت، فریگیه را طی می‌کرد و در لیدیّه به ساردیس انجامیده به کرانه دریای ایژه می‌رسید. جاده دیگری که یک شاخه‌اش از شوش و شاخه دیگرش از بابل به سوی همدان کشیده شده بود این دو شهر را از راه همدان به اسپهان و از آنجا به ری و سپس به هیرکانیه و خوارزم وصل می‌کرد و از خوارزم به سغد می‌پیوست و شهرهای آسیای میانه را به شهرهای درون ایران پیوند می‌داد. جاده دیگری از ری آغاز می‌شد از گرگان می‌گذشت به جایی که اکنون نیوشاپور است وصل می‌شد و از آنجا به هرات و مرو و سپس به باختریه می‌رسید. این جاده از باختریه به کابل و از راه تنگه خیبر به درون هند کشیده شده بود و به سوی جنوب تا جنوبی‌ترین شهرهای سند بر کرانه دریای سند امتداد داشت. جاده دیگری از شوش به استخر و از آنجا به کرمان وصل می‌شد و از راه کرمان به زرنگ و سیستان و مک کران و آبادیهای کرانه دریای سند می‌رسید. شاخه دیگر جاده بابل به ساردیس از حلب در شمال سوریه به سوی جنوب می‌رفت، از سرزمینهای سوریه کنونی می‌گذشت و از راه دمشق و اورشلیم و غزه به مصر و لیبی و تونس وصل می‌شد. به این ترتیب یک شبکه عظیمی از جاده‌های کاروان‌رو که در مسیر آنها صدها کاروان‌سرا و قرارگاه نگهبانی تأسیس شده بود سراسر خاک شاهنشاهی را

به هم پیوند می‌داد، آمد و شد کاروانهای بازرگانی را تسهیل می‌کرد و به تجارت جهانی چنان رونقی می‌بخشید که چشم جهان تا آن روزگار ندیده بود. رونق تجارت جهانی رشد صنایع و کشاورزی نیز به همراه داشت و جهان درون قلمرو هخامنشی را به سوی رشد بیشتر می‌برد.

برای خبررسانی بسیار سریع، در سراسر مسیر جاده‌های اصلی و فرعی مراکز دیده‌بانی نسبتاً نزدیک به هم دایر شده بود، و جارچینی بر بلندیهایی بر فراز برجهای نگهبانی مستقر بودند که به وقت ضرورت به یکدیگر بانگ می‌زدند و خبرهایی که لازم بود همان روز به گوش شاهنشاه برسد از دورترین نقاط شرق و غرب و شمال و جنوب کشور به شاهنشاه می‌رسید. این وسیله ابداعی برای خبررسانی سریع جایگزین تلفن در زمان ما بود. به این ترتیب، هر رخداد مهمی در هر گوشه از کشور اتفاق می‌افتاد شاهنشاه در همان روز باخبر می‌شد. شاید این از ابداعات کوروش بزرگ بوده، و - چنانکه درباره اقدام فوری داریوش بزرگ برای مواجهه با شورشهایی که بالاتر شناختیم - به نظر می‌رسد که در آغاز سلطنت داریوش این وسیله در اختیار او قرار داشته است.

داریوش به منظور اداره هر چه بهتر دولتش کشور را به ۲۳ شهریاری - به زبان آن روز: خَشْتَرِپاو (که تلفظ کنونی شهرپا می‌شود) - تقسیم کرد و هر شهریاری را به صورت یک دستگاه دولتی منظم درآورد که سرزمین تحت اداره اش را به بهترین شیوه ممکن اداره می‌کرد. برای پاسداری مقتدرانه از صلح جهانی ارتش منضبط نظامی تشکیل داد که فرماندهی کل آن در دست شاهنشاه بود و در هر شهریاری (خَشْتَرِپاو) زیر نظر شهریار محل اداره می‌شد؛ پادگانهای متعددی در سراسر کشور تأسیس کرد و برای ارتش مستمری ثابت تعیین کرد.

دستگاه قضایی و قوانین مدنی و جزایی ایران نیز که کوروش و داریوش تنظیم کردند، چنان بود که در نوشته‌های مورخان یونان باستان با اعجاب از آن یاد شده است، و مردم یونان وقتی از قوانین تغییرناپذیر و مورد اطاعت همگان سخن می‌گفتند «قانون پارس» (ایران) و «قانون شاه» را مثال می‌زدند. مجموعه قوانینی که به فرموده داریوش برای آسایش جوامع زیر سلطه وضع شد چنان نوین و ابتکاری بود که زندگی نوینی را به بشریت نوید می‌داد. در همه کشورهای زیرسلطه این قوانین را با نام پارسی «داتَه خَشْتَر» (قانون شاهنشاهی) می‌شناختند، و اصطلاح بومی که تا پیش از آن برای قانون به کار می‌بردند به فراموشی سپرده شد. «داتَه خَشْتَر» را هر قومی موافق با زبان خودش تلفظ می‌کرد، چنانکه در بابل - آن گونه که اسناد کاهنان بابلی نشان می‌دهد - «داتَه شَهْشَری» می‌نوشتند، و آرامیهایی شامی - آن گونه که در تورات آمده است - آن را «داتَه دی مَلِکا» (قانون شاه) می‌نامیدند؛ در یونان نیز واژه معادل

اینها را به کار می بردند؛ همچنان بود در مصر و در دیگر جوامع خاورمیانه‌یی.

قوانین داریوش چنان امنیت و آرامشی به ارمغان آورد که واژه «دات» نزد اقوام خاورمیانه جنبه تقدس به خود گرفت، تا جائی که در تورات، که کتاب دینی بازمانده از آن روزگار است، این تقدس برای واژه «دات» (با همین تلفظ) حفظ شده است. احکام قانونی داریوش بزرگ به زبانهای گوناگون - برای هر قومی به زبان خودش - بر نسخه‌های مشابه و متعدد نوشته شد و به همه سرزمینهای زیر سلطه ارسال گردید. تجاوز از احکام این قوانین که تضمین‌کننده امنیت و آرامش همگانی بود کیفرهای سخت به دنبال داشت؛ و چونکه تأمین‌کننده منافع عمومی و تضمین‌کننده یک زندگی رضایت‌بخش بود همه اقوام سلطه آنها را به مورد اجرا می نهادند. «دادِ شاهی» نزد اقوام تابعه چنان پسندیده افتاد که - آن گونه که در تورات هم بازگویی شده است - «قانون ابدی» تلقی می شد. در این قوانین، مقرر شده بود که برای بزه به هر بزرگی که باشد بار نخست نباید که کیفر سخت داد بلکه باید بار نخست را خطای بزهکار پنداشت. هرودوت تأکید کرده که «برای نخستین بزه، حتی خود شاه هم نمی تواند کیفر اعدام بدهد؛ هیچ پارسی‌ئی هم چنین حق ندارد که برای بزه نخستین یکی از زیردستانش را کیفر اعدام بدهد؛ بلکه تا بزه تکرار نشده باشد و تا وقتی که ثابت نشده باشد که خطاها و بزه‌های او بیش از کارهای نیک اوست حاکم نباید و نمی تواند که افسار خشم خویش را رها کند».^{۱۲}

یک کارمند بلندپایه دیوان دادگستری که هرودوت نامش را «ساندوکس پسر تاماسیوس» نوشته (و معلوم می شود که یونانی اهل جائی در غرب اناتولی بوده) در زمان داریوش برای صدور حکمی رشوه خورد. داریوش فرمود تا او را به دار آویزند. ولی به هنگام محاکمه او معلوم شد که او خدمات بسیاری کرده که پوشاننده این بزه بزرگ است؛ پس او را بخشوده آزاد کرد و حاکمیت شهر «کومه» در «ایولی» را به او سپرد.^{۱۳}

این گزارش نشان می دهد که داریوش بزرگ تا چه اندازه به خدمتهای انسانی شخصیتها اهمیت می داده، و بعلاوه مفهوم و اثر پیشیمانی بزهکاران و بیمشان از کیفر در صورت تکرار خطا را به درستی می شناخته است؛ و این موضوعی است که در جهان نوین ما در یک شاخه از علم حقوق به نام «جرم‌شناسی» تدریس می شود، و بسیاری می پندارند که دست آورد نوین اندیشه غربی است.

این گونه قانون داریوش بزرگ هدف ساختن انسان دادگر را در مد نظر داشته، و همچون قوانین شاهان سامی هدف اصلیش شکنجه بزهکاران و نابودگری آنها نبوده بلکه هدفش

نابودگری علت‌های بزهکاری بوده است. در گاتَه‌ی زرتشت دیدیم که زرتشت تعلیم داده که انسان ذاتاً نیک است، و بدی عارضه‌ئی است که در اثر غفلت یا نادانی بر او ظاهر شده است. داریوش بزرگ در وضع قوانین خویش و اجرای آنها این تعالیم را در مد نظر قرار داده بود. او می‌دانست که اگر علت جرم از میان برود مجرم به وجود نخواهد آمد.

اومستد نوشته که شهرت داریوش به‌عنوان قانون‌گذار بزرگ پس از او زنده ماند؛ و افلاطون در نوشته‌ئی یادآور شد که «داریوش قانون‌گذاری بود که قوانین او شاهنشاهی ایران را استوار داشت». حتی تا سال ۲۱۸ پیش از مسیح و دورهٔ جانشینان اسکندر مقدونی «قانون داریوش» به‌عنوان قانون اصلی مورد استفاده بود و نقل می‌شد.^{۱۴}

مواد بسیاری از قوانین داریوش را می‌توان در کتاب *گونداتَه* - یعنی قانون بزرگ - دید. اکنون این کتاب را «وندیداد» نامند. با بازخوانی بزها و کیفرها که در وندیداد آمده است، ما متوجه می‌شویم که در قانون داریوش شکنجه وجود نداشته، و اعدام وجود نداشته، بلکه سخت‌ترین شکنجه‌ها که برای یک بزه بزرگ تعیین شده بوده ۲۰۰ ضربهٔ تازیانه است؛ و این کیفر تازیانه برای بزهکاری است که کسی را زده و کشته است.^{۱۵} نیز، در وندیداد تعاریفی از بزهای گوناگون و کیفر آنها داده شده است، که از آن جمله مردن بیمار در زیر تیغ جراحی پزشک است. در صورتی که پزشک سه‌بار مرتکب چنین خطائی شود و بیمار در زیر تیغ او بمیرد او از ادامهٔ پیشهٔ پزشکی بازداشته می‌شود؛ و چنانچه او پس از آن به کار طبابت پردازد و کسی در زیر دستش بمیرد او بزهکار شناخته می‌شود و باید ۲۰۰ ضربهٔ تازیانه بخورد. همینجا مزد پزشکان جراح نیز مقرر شده است، که با توجه به توانایی مالی بیمار تعیین شده، و از یک گوساله یا ماده خِر ارزان تا چهار اسپ و یک گردونه در نوسان است. برای دام‌پزشکان نیز دستمزدهای گوناگونی با توجه به جانوری که مداوا می‌کردند در نظر گرفته شده است که از معادلِ بهای یک وعده خوراکِ گوشت تا یک گوسفند در نوسان است. مزد پزشک به شرط مداوا و معالجهٔ بیمار تعیین شده بود، و چنانچه پزشک نمی‌توانست که بیمار را علاج کند نمی‌بایست که مزدی دریافت می‌کرد، مگر آنچه که بیمار به‌عنوان هدیه به او بدهد.^{۱۶}

در قانون داریوش کیفر اعدام فقط برای کسی بود که به‌صدد و ازگون کردن سلطنت برمی‌آمد. این نیز از آن‌رو وضع شده بود که چنین اقدامی امنیت جامعه را برهم می‌زد و آشفتگی می‌آورد. پیش از این از گزارش هرودوت دیدیم که کام‌بوجیه قاضی رشوه‌خوار را اعدام کرد، ولی در زمان داریوش و پس از او دیگر چنین گزارشی تکرار نشده است.

از آنجا که در درون ایران زمین رسم برده‌داری و خرید و فروش انسان وجود نداشته است در قانون داریوش ذکری از این مورد به میان نه‌آمده، و امر آن را به رسوم معمول در جوامع اقوامی که دارای چنین رسمی بودند واگذار شده است. سکوت عمدی قانون‌گذار ایرانی در برابر خرید و فروش انسان شاید به آن هدف بوده است که در درازمدت این رسم از میان برداشته شود. علت دیگر این سکوت آن بوده است که داریوش انسان را والاتر از آن می‌دانسته که برای نظارت بر خرید و فروشش قانون وضع کند. اما لغو برده‌داری نیز در جوامع غیر ایرانی و زیر سلطه که بیش از هزار سال با این رسم خوگر شده بوده‌اند امکان‌پذیر نبوده، لذا آن را به سکوت برگزار کرده است.

شاید پیشرفته‌ترین مواد قانون داریوش درباره روابط زن و مرد و تنظیم خانواده باشد که هنوز هم تازگی دارد. در وندیداد می‌خوانیم که چنانچه مردی یک دوشیزه را از راه به‌در ببرد و آبستن کند، پدر و مادر دوشیزه نباید که دوشیزه را مجبور به انداختن بچه‌اش کنند، و اگر چنین کنند مرتکب قتل عمد شده‌اند. و اگر کسی دوشیزه حامله را به‌نزد طبیب زنانه ببرد تا بچه‌اش را بیندازد هم طبیب زنانه هم کسی که دختر را به‌نزد او برده است و هم دختر بزه‌کارند و باید که تازیانه بخورند. مردی که دوشیزه را از راه به‌در برده و او را آبستن کرده است باید دختر را به‌خانه خودش ببرد و از او نگهداری کند تا بچه به دنیا بیاید. چنانچه در اثر عدم توجه به دوشیزه بچه در شکمش بمیرد مرد بزه‌کار است و باید تازیانه بخورد.^{۱۷} کیفر کسی که مرتکب قتل عمد شود نیز ۲۰۰ تازیانه است.

چنانکه می‌بینیم، قانون داریوش مقرر کرده که هر که دوشیزه‌ئی را آبستن کند باید آن دوشیزه را به‌همسری بگیرد و بچه‌اش را به‌خودش منتسب کند. مقایسه کنیم این قانون را با قانون شرعی در ادیان سامی که کیفر مرگ را برای هر مردی مقرر کرده که با زنی غیر از زن خودش آمیزش جنسی کند.

داریوش به‌هدف برقراری عدالت اجتماعی و جلوگیری از ظلم و اجحاف کارگزاران مالیاتی، دستگاه منظم مالیاتی و در کنار آن دستگاه بازرسی شاهنشاهی موسوم به پیردزیش به‌وجود آورد؛ و پول واحد و هم‌وزن به‌نام «زَریک» در کشور رواج داد که از زر ناب بود و به‌معیار کنونی ما ۸،۴۱ گرم وزن داشت.

در کنار همه اینها ترتیباتی که کوروش و داریوش ابداع کردند سراسر کشور شاهنشاهی را به‌شیوه‌ئی کاملاً پدران‌ه اداره می‌کرد. برای جلوگیری از امکان اجحاف کارگزاران دولتی به‌رعایا داریوش نظام نظارت پیشرفته‌ئی ایجاد کرد که نمونه آن را می‌توان از راه بازخوانی

هزاران پرونده خشتی برجا مانده در آرشیو سلطنتی تخت جمشید که در سده اخیر از زیر زمین بیرون کشیده شده‌اند مورد بازنگری قرار داد.^{۱۸}

بنای ساختمان تمدن نوین جهانی که کوروش شالوده‌گذاری و آغاز به‌ساختنش کرده بود توسط داریوش بزرگ به‌تمام رسید. ترتیبات اداری و نظامی و مالی و حقوقی که داریوش بزرگ ابداع کرد و تا پایان دوران هخامنشی استوار ماند شبیهش تا سده‌های درازی پس از او در جهان دیده نشد. شاهنشاهیهای پس از هخامنشی - چه ایرانی، چه هلنی و چه رومی - بسیاری از ترتیبات کشورداری هخامنشی را مورد تقلید قرار دادند، ولی در هیچ‌کدام از شاهنشاهیها و امپراتوریهای یادشده این ترتیبات به‌کمال زمان هخامنشی نرسید.

داریوش خویشتن را پاسدار تمدن جهانی و مسئول آباد کردن جهان می‌دانست و همواره در این‌راه کوشا بود. در نوشته‌های یونانیان باستان موارد چندی ذکر شده که نشان می‌دهد در حقیقت هدف او از جهانگشایی چیزی جز این نبوده است. هرودوت نوشته که در سرزمین یونانی ملیتوس هرج و مرج حکمفرما بود و کشاورزی از رونق افتاده بود. کارگزار ایرانی بزرگان این سرزمین را دعوت کرد و به‌آنها گفت: «اگر شما نمی‌توانید که سرزمینتان را آباد بدارید و امنیت برقرار کنید، ما یونانیان دیگری را که سرزمین خودشان را آباد کرده‌اند به‌اینجا خواهیم آورد تا بر شما حکومت کنند». و افزوده که پارسیها با این ترتیب امنیت و آرامش را در این سرزمین برقرار کردند.^{۱۹}

داریوش چنان قدرتی داشت که اگر همچون شاهان سامی می‌خواست که خودش را فرزند خدای آسمان بنامد و نوعی خدایی برای خودش قائل شود، مردم می‌پذیرفتند. اما او که یک مزدایسن بود، به‌رغم همه شکوه و غرورش خودش را شاه مورد عنایت اهورمزدا معرفی کرد و درصدد برنه‌آمد که به‌خویشتن لقب نمایندگی خدای جهان بدهد یا پیرامون خویش هاله تقدس دینی بکشد. او شاه بود؛ چنان شاهی که همه شاهان زمین تسلیم او بودند و فرمانهایش را به‌اجرا در می‌آوردند. ولی فراتر از شاهی هیچ قدسیتی را برای خودش جستجو نمی‌کرد. انسان وقتی کتیبه‌های داریوش را می‌خواند در صداقت گفته‌های او کمتر تردید به‌خود راه می‌دهد؛ زیرا لحن نوشته‌های او چندان صادقانه به‌نظر می‌رسد که انسان را از ته دل به‌تصدیق گفته‌های او وامی‌دارد. تنها در موضوع بردیه است که انسان به‌خودش حق می‌دهد پرسشهایی از خودش بکند؛ ولی از وقتی که او امنیت و آرامش را در کشور برقرار کرد و به‌دنبال کردن برنامه‌های جهان‌سازی پرداخت، دیگر انسان دلیلی نمی‌یابد که درباره ادعاهای او شک کند. او یک ایرانی مزدایسن بود که ایمان دینی ژرفی داشت و معتقد بود که هرچه دارد از

خدا است، و اگر خدای جهان به او عنایت نموده است تا شاهنشاه جهان شود به خاطر عقیده و ایمان پاکش به خدا و به خاطر نیت خیرش بوده که می‌خواسته صلح و امنیت و عدالت را در جهان برقرار بدارد و به بشریت خدمت کند. دلیلی هم وجود ندارد که انسان گمان کند او در این ادعا صادق نبوده است. او با ایمان راستینی که به خدا داشت برای خویشتن مأموریتی قائل می‌شد که معتقد بود مورد خشنودی خدا است؛ و آن سرپرستی جهان متمدن به خاطر نشر راستیها و نیکیها و مبارزه با کجیها و بدیها بود. این باور را در نقوش برجسته‌ئی که در تخت‌جمشید برجا نهاده به‌خوبی نشان داده است. در آنجا شاهنشاه ایران را می‌بینیم که با نُمادِ (سمبل) بدی که به‌شکل جانور گول‌پیکر و افسانه‌یی اما زیبا و زیورمند و فریبا تصویر شده در جنگ است و در آستانهٔ پیروزی برآن قرار دارد. او که عمیقاً به‌حقانیت راه خویش ایمان داشت و خود را یگانه برحق جهان مادی می‌شمرد در کتیبهٔ بغستان چنین می‌گوید:

به توفیق اهورمَزدا من سلطنت می‌کنم. این پادشاهی را اهورمَزدا به من عطا کرده است. اینها هستند کشورهای که به‌یاری اهورمَزدا به‌تسخیر من درآمده‌اند (نام ۲۳ کشور در اینجا ذکر شده است). همه به‌عنایت اهورمَزدا از من فرمان می‌برند، باجهاشان را نزد من می‌آورند، و هر فرمانی به‌آنها بدهم، چه شب باشد و چه روز، به‌مورد اجرا می‌نهند. در این سرزمینها هرکس دوست بود به‌وسیلهٔ من نواخته شد و هرکس دشمن بود بر او سخت گرفتم. به‌یاری اهورمَزدا مردم این سرزمینها قوانین مرا به‌مورد اجرا درمی‌آورند و به‌آن‌گونه که به‌آنها فرمان می‌دهم رفتار می‌کنند. سلطنت را اهورمَزدا به من عطا کرده است و اهورمَزدا به من یاری کرده تا این سرزمینها به‌اطاعت من درآیند... همهٔ دست‌آوردهای من به‌همت من و به‌یاری اهورمَزدا و هر خدائی که وجود دارد، حاصل آمده است. اهورمَزدا و ایزدان از این‌رو مرا یآوری دادند که من ستمگر و دروغگو و فریبکار و متجاوز نبودم؛ من و خاندانم ستم‌پیشه نبودیم و زیردستان را نه‌آزردیم، بلکه بر طبق احکام و قوانین رفتار کردیم و ظلم و زورگویی را برافکنديم.

داریوش در این کتیبه بر یک نکته تأکید کرده است که تا آن‌روز در جهان بی‌سابقه بود، و آن ابراز احترام به‌همهٔ خدایان اقوام زیر سلطه‌اش بود (اهورمَزدا و هر خدای دیگری که وجود دارد). این گفته نشان می‌دهد که داریوش برای همهٔ خدایان و دینهای اقوام زیر سلطه احترام قائل بوده و برای ابراز این احترامش در این سند به‌وجود خدایان همهٔ اقوام تصریح کرده است. اگر در نظر بگیریم که چنین اعترافی از سوی شخصیتی است که کلیت آسیای میانه و خاورمیانه و شمال آفریقا و بخشی از اروپای شرقی را زیرنگین دارد و اختیاردار جان و

مال مردم این سرزمینها است، آن وقت متوجه می شویم که شاهنشاهان هخامنشی درباره آزادی عقیده دینی تا چه اندازه جلو رفته بوده‌اند، و اقوام زیر سلطه ایران تاچه اندازه از آزادی عقیدتی برخوردار بوده‌اند. این بیان داریوش، و نیز سند حقوق بشر کورش و بسیاری اسناد دیگر که از داریوش بازمانده است، نشان می‌دهد که دولت ایران در آن روزگاران، به تعبیر امروز، یک دولت «به‌تمام معنا سیکولار» بوده، یعنی نه تنها با عقاید و ادیان مردم درون کشور کاری نداشته بلکه خویشتن را حامی همه ادیان و عقاید موجود در جهان نیز می‌دانسته است (و این یکی را متن تورات و نوشته‌های بابلیان و مصریان باستان گواهی می‌دهد). او در نوشته‌هایش نگفته که من شاه پارس ام و سرزمینهای دیگر ملک من‌اند؛ بلکه نام هر کشوری را جداگانه با حفظ شخصیت حقوقی آن کشور در کنار پارس آورده است؛ او خودش را پارسی می‌داند، ولی پارس برای او کشوری است همچون هر کشور دیگری از کشورهای درون قلمرو شاهنشاهی. او در ذکر نام کشورهای تابعش از پارس شروع کرده و کشورهای تابع شاهنشاهی را یکی یکی نام برده است تا بر برابری حقوقی همه آنها با پارس تأکید ورزیده باشد.

داریوش در کتیبه نقش رستم چنان می‌نماید که تنها به آن هدف سلطنت می‌کند که راستی را در جهان برقرار بدارد و ناراستی را از جهان براندازد و دادگری و درست‌کرداری را به مردم جهان بیاموزد. او در این کتیبه چنین می‌گوید:

من به‌عنایت اهورمزدا یاور آنهایم که راستی را دوست دارند، و یاور آنها نیستم که ناراستی را دوست دارند. خواست من آن نیست که زورمندان به ناتوانان بدی کنند. خواست من آن نیست که ناتوانان به زورمندان بدی کنند. آنچه راست است همان خواست من است. من یاور کسی نیستم که پیرو دروغ باشد. من خشم‌آور نیستم. هرچه به وقت خشم بر من بروز کند به نیروی فکرم آنرا مهار می‌کنم. من به وقت خشم بر خودم کاملاً مسلط‌ام. کسی که با من همکاری کند به اندازه همکاریش به او پاداش می‌دهم. کسی که آسیب می‌رساند به اندازه آسیبی که رسانده باشد او را کیفر می‌دهم. خواست من نیست که به کسی گزند برسد. خواست من نیست که کسی که گزند می‌رساند بی‌کیفر بماند. هرچه کسی برضد کسی دیگر بگوید نزد من پذیرفتنی نخواهد بود مگر که برای متقاعد کردن من دلیل و برهان بیاورد. هرچه کسی به اندازه توانش برای خشنودی من انجام دهد مرا شاد و خشنود می‌سازد.

در این نوشته‌ها داریوش یک مزدایسن تمام‌عیار جلوه می‌کند که برای نشر نیکی و راستی و درستی و عدالت ظهور کرده و خدا به او یاری رسانده است. اما شگفت است که در

هیچ‌جا او نامی از زرتشت به میان نه آورده است. ما علاقه داریم از خود بپرسیم که آیا علت این غفلتِ تعمدی از ذکر نام زرتشت آن بوده که داریوش نمی‌توانسته نام هیچ موجودی را جز نام اهورمزدا بر بالای نام خودش ببیند، حتی اگر این نام به زرتشت تعلق داشته باشد؟ در اینکه او زرتشت را می‌شناخته و پیرو تعالیم زرتشت بوده جای هیچ مجادله‌ئی نیست. سخنان او شباهت به سخنان زرتشت دارد، آنچه می‌گوید را از تعالیم زرتشت آموخته است، و تعبیرها و اصطلاحاتی که در نوشته‌هایش به کار برده است عموماً گواه آنست که او یک زرتشتی بوده و به زرتشت و تعالیمش ارادت خاص داشته است.

البته ما می‌توانیم بپنداریم که تقدسِ شخصیت هنوز در ایران رواج نیافته بوده، و آن تقدسی که زرتشت در زمان ساسانی کسب کرد در زمان هخامنشی معنا نداشته، بلکه همهٔ تقدسها از آن اهورمزدا بوده، و به همین دلیل است که داریوش نامی از زرتشت به میان نه آورده است. این با تعالیم زرتشت همخوانی کامل دارد. ولی اگر این احتمال را از نظر دور بداریم، حق داریم از خودمان بپرسیم که آیا برای داریوش همه‌کس و همه‌چیز هیچ‌اند و او همه‌چیز؟ او در کتیبهٔ بغستان در عین اینکه از فرماندهان شایسته‌ئی که مأمور سرکوب شورشها بوده‌اند نام می‌برد، از آنها نه به‌عنوان دوست بلکه با عبارت **بندک** (وابسته/ فرمان‌بر) یاد می‌کند. او در این نوشته تصریح کرده که دست‌آورد‌هایش را همه خودش و به یاری اهورمزدا به دست آورده است، یعنی کسی در آن حد نبوده که او را یاری دهد؛ و تنها یاور او اهورمزدا بوده و بس؛ ولی ضمن نام بردن از یکی‌یکی شش‌تن یاورانش از آنها قدردانی نموده و به‌آیندگانش توصیه کرده که خاندانهای اینها را گرامی بدارند.

پیروزی غرور می‌آورد و سبب می‌شود که انسان پیروزمند خودش را از همه‌حیث برتر و بهتر از دیگران بپندارد و **تفرد** خاصی برای خودش قائل شود. این غرور از خصایص ذاتی انسان است و هیچ فردی در روی زمین از آن **مبرا** نیست. ولی فضیلت از آن انسانی است که به‌رغم غرور پیروزی و احساسِ تفرد و یکتایی و بی‌همتایی، خودش را بت نکند، نمایندهٔ آسمان و ارادهٔ خدایان نشمارد، و انتظار نداشته باشد که همگان او را مقدس بشمارند. نه تنها داریوش بلکه همهٔ زورمندان خاورمیانه چنان تفردی را برای خودشان قائل بوده‌اند و هستند. آنها برای پیروز شدنشان از یاری دیگران مدد می‌جویند و وقتی پیروز شدند همهٔ پیروزی را از آن خود می‌دانند، و نمی‌توانند که کس دیگری را در پیروزی‌شان سهیم ببینند. ولی در خاورمیانهٔ بیرون از ایران زمین سنت چنین بوده است که رهبر پیروزمند از خویشان بتی بسازد و آن بت را بپرستد و از همگان بخواهد که آن را بپرستند همان‌گونه که خدا را می‌پرستند.

به هر کدام از سلطه‌گران پیروزمند در خاورمیانه که بنگریم خواهیم دید که خویشتن را شایسته‌ترین فرد روی زمین برای حکومت کردن می‌پندارد و همه‌کس و همه‌چیز را در برابر خودش هیچ می‌انگارد، و با این دید از همگان می‌خواهد که او را بستایند و بپرستند. اگر او مدعی ایمان‌داری و خداشناسی هم باشد، و قلباً هم خداشناس و خداپرست باشد، و در عمل هم تبلیغ‌گر و حامی انصاف و عدل باشد، باز هم وقتی به ژرفای روحش غور کنیم خواهیم دید که او در درون خودش از خودش یک خدائی ساخته است و از همگان انتظار دارد که علاوه بر خدای جهان خدائی که در او هست را نیز مورد پرستش قرار دهند. هر که حاضر به پرستش بت‌درونی او نشود در نظر او مخالف اراده خدا است؛ زیرا او می‌پندارد که آنچه دارد خدا به خاطر خدادوستیش به او داده است و کسانی که او را نستایند و نپرستند، چون اراده خدا را کفران کرده‌اند در خور تکفیر و نابود شدن‌اند و باید که از صحنه روزگار محو شوند. نه تنها در دنیای باستان بلکه امروز نیز چنین است. آن کسانی که با ادعای تولیت و سرپرستی دین و نمایندگی خدا وارد صحنه فعالیت اجتماعی می‌شوند و مدعی‌اند که آمده‌اند تا پرستش انسانها را براندازند و چنان بستری را فراهم آورند که هیچ موجودی جز خدا قدسیت نداشته باشد، وقتی به عملکردشان در زمان توانمندی بنگریم خواهیم دید که اینها - خواه و ناخواه - خودشیفته شده‌اند و خودشان را به جای خدا نهاده‌اند و خدائی که از او سخن می‌گویند نفس‌آماره خودشان است؛ و از انسانها انتظار دارند که این نفس را بپرستند و بی‌چون و چرا در اطاعت او باشند و چشم و گوش بسته از خواسته‌های او تقلید کنند و هر چه او تعلیم داد را اجرا کنند. کسانی که صفت «ولی» بر خودشان نهاده‌اند بارزترین و خودپرست‌ترین نمونه اینهایند.

فضیلت داریوش - که راه و رسم حکومتگری را از تعالیم زرتشت و کشورداری کوروش آموخته بود - در آن بود که با وجود همه غروری که داشت از مردم نخواست که او را بپرستند بلکه به همه رعایایش توصیه می‌کرد که خدا را بستایند و بپرستند و همچون او داد‌گر و مهر‌پرور باشند و دروغ و ستم و زورگویی را در خود راه ندهند و راستی پیشه کنند تا مورد عنایت خدای جهان واقع شوند. اگر او همواره و باربار تأکید می‌کند که هر چه دارد و هر چه به دست آورده به عنایت اهورمزدا بوده است، در واقع می‌خواهد به انسانها این درس را بدهد که همه چیز از اهورمزدا است و انسان در برابر اهورمزدا هیچ است، حتی اگر این انسان شخصیتی چون داریوش باشد. او در شرح پیروزی‌هایش بر دشمنان و مدعیان سلطنت هیچ‌جا نگفته که من پیروز شدم، بلکه باربار تأکید می‌کند که اهورمزدا سپاه مرا به پیروزی رساند و اهورمزدا دشمن مرا شکست داد.

انسان زمانی به فضیلت داریوش پی می‌برد که او را با کسی چون اسکندر مقدونی مقایسه کند. اسکندر - چنانکه در جای خود خواهیم دید - همینکه در خاورمیانه پیروز شد، صراحتاً خودش را خدا نامید و از افسران و همه مردم خواست که او را همچون خدا مورد پرستش قرار دهند و در پیشگاه او سجده کنند. او حتی انتساب خویش به پدرش را نیز نفی کرد و ادعا کرد که خدا از آسمان پائین آمده با مادرش همبستر شده است و او تخمه خدای آسمان است و باید همگان او را خدا بدانند و پرستند. لیکن داریوش در نوشته‌هایش هیچ‌جا ادعا نکرد که خدازاده است یا با خدا ارتباط دارد، یا دارای تقدسی خاص است، یا از طرف خدا مأموریتی ویژه دارد. بلکه همه‌جا تأکید نمود که چون اجراکننده اراده خدا برای خدمت به بشریت است خدا به او عنایت دارد و پیروزی‌هایش به آن خاطر حاصل آمده که درست‌کردار و راست‌گو بوده و با بدیها مخالفت ورزیده و هدفش آن بوده که دروغ و بدی را از جهان براندازد. یعنی او در نوشته‌هایش باربار تلقین می‌کند که انسان باید همچون او ستاینده نیکیها و ستیزنده با بدیها باشد. داریوش هم اگر به مانند فرعونان مصر یا اسکندر مقدونی ادعای خدایی کرده بود، یا اگر همچون شاهان سامی ادعای نیمه‌خدایی و پیامبری و تقدس فرابشری کرده بود، کسی به او اعتراضی نمی‌کرد؛ ولی او یک ایرانی و یک مزدایسن بود و هیچ‌گاه نخواست که خودش را از حد یک انسان فراتر بداند. او همه حقانیتها را از آن خودش می‌دانست ولی حقانیتی که یک انسان برتر می‌تواند داشته باشد نه یک فرابشر. او در همه‌جا خودش را یک انسانِ مزدپرست و یک بنده راستین خدا و یک شاه نیرومند و مطاع معرفی نموده و جز این هیچ ادعائی نکرده است.

فضیلتی که شاهان ایران بر شاهان جهان باستان داشته‌اند در همین نکته ظریف نهفته است، و این فضیلت برای همیشه خاصه شاهان ایران مانده است. جز شاهان ایران همه شاهان خاورمیانه از شاهان بزرگ کلد و آشور و مصر گرفته تا شاهان کوچک شهرهای شام از جمله اورشلیم، خودشان را خدازاده و خدا یا نیمچه خدا و فرستاده ویژه خدا می‌دانسته و به آن ادعا تصریح می‌کرده‌اند. به عنوان مثال داوود و سلیمان - دوتن از نامدارترین شاهان اورشلیم - می‌گفتند که مأموران بلاواسطه خدایشان یهوه هستند و خدا همواره با آنها سخن می‌گوید و راهنمایی می‌کند و قوانین و مقررات آسمانی را تحویلشان می‌دهد تا در میان قوم اسرائیل به اجرا بگذارند. پیش و پس از آنها همه شاهان کلد و آشور تصریح می‌کردند که پیامبر خدای خودشان‌اند و از پیش خدایشان الواح آماده تحویل می‌گرفتند تا مردم براساس دستورهای که در آن نوشته شده بود برای این شاهان بندگی کنند. آخرین شاه بابل - یعنی نبونید - را نیز

پیش از دین دیدیم که در نوشته‌هایش سخن از ارتباط مستقیمش با خدای آسمانی و دریافت وحی از خدا گفته بود و ادعای نبوت داشت. پس از اینها نیز هر کدام از شخصیت‌های برجسته سامی که در صدد کسب قدرت بوده خودش را فرستاده خدای آسمان (پیامبر) اعلام می‌داشته و به این وسیله تقدسی آسمانی و شخصیتی مقدس و فرا بشری کسب می‌کرده است.

ایران در زمان داریوش تنها ابر قدرت سیاسی جهان و حاکم بلامنازع خاور میانه بود. مرزهای شاهنشاهی داریوش از سیردریا (سیحون) و پنجاب در شرق، تا بالکان و کرانه‌ها و جزیره‌های مدیترانه و دره نیل در غرب، و از سرزمین‌های دو سوی دریای خزر در شمال تا یمن و اریتره و نیمی از سودان در جنوب گسترده بود. شاهنشاهی‌ئی به وسعت شاهنشاهی ایران را جهان باستان به چشم ندیده است. اینها هستند کشورهای که داریوش در کتیبه نقش رستم از آنها به عنوان سرزمین‌های شاهنشاهی نام می‌برد:

پارس، ماد، خوزستان، پارت، هرات، باختریه، سغد، خوارزم، زرنگ (سیستان)، اَرخَوَیَیَه (غزنی و قندهار)، هندوش (سند)، تتگوش (پنجاب)، گندار (کابل و پشاور)، سکه هوم‌خوار (نواحی سیحون)، سکه تیزخود (شمال رود ارس)، بابل و آشور (عراق و شام)، عربستان، مُدِریَّه (مصر و سودان و لیبی)، ارمنستان، کت‌پتوگه، لیدیَه، ایونیَه (سواحل غربی اناتولی)، سکه پاردریا (شمال دریای سیاه)، سکودر (مقدونیه)، ایونیَه تکابَر (بلغارستان و رومانی)، پوتایَه (لیبیا)، کوشیَه (حبشه)، مکه (مک‌کران)، کرکه (تونس).

نگاهی به کشورهای که در سده بیستم مسیحی در جهان به وجود آمدند کافی است که ما به عظمت کشور داریوش پی ببریم. کشورهای امروزی که در آن روزگار و تا ۱۷۰ سال دیگر در درون مرزهای کشور شاهنشاهی ایران قرار داشتند عبارت‌اند از: تاجیکستان، ازبکستان، ترکمنستان، افغانستان، پاکستان، ایران، آذربایجان، گرجستان، ارمنستان، ترکیه، بلغارستان، قبرس، نیم بیشتر خاک یونان امروزی به اضافه جزایر کریت و مالت و رودس و جزایر دریای ایژه، عراق، سوریه، لبنان، اسرائیل، فلسطین، اردن، مصر، لیبیا، تونس، به اضافه کرانه‌های امارت‌های جنوبی دریای پارس.

داریوش بزرگ، که به گواهی تاریخ مکتوب، یکی از درخشان‌ترین چهره‌های سیاسی جهان، و باتدبیرترین، قاطعترین، و پر قدرت‌ترین پادشاهی است که چشم جهان تا کنون به خود دیده است، در آن مرحله زمانی شایسته‌ترین شخصیت برای رهبری آن سرزمین پهناوری بود که در زیر نگین داشت. او خودش اهمیت خویش را به خوبی درک می‌کرد، به توانایی‌هایش واقف بود و عیوب خویش را نیز می‌شناخت (این را در سنگ‌نشته استخر بر

آرامگاه خویش، که پس از این خواهیم خواند، آورده است)؛ و برنامه‌های کاملاً روشن و مشخصی برای اداره این جهان پهناور داشت. شاید اقدام او برای براندازی سلطنت بردیه، علاوه بر رقابت خاندانی، ناشی از همین درک و برنامه او بوده است. شاید هم بردیه واقعاً شایسته جانشینی کوروش و کام‌بوجیه نبوده است.

داریوش به‌عنوان یگانه شاه جهان و مالک زمین و خزائن و گنجینه‌های روی زمین به‌خودش حق می‌داد که ذخایر موجود در گنج‌خانه‌های جهان را به‌گنج‌خانه شاهنشاهی انتقال دهد و آنها را در اداره امور جهان مبتنی بر آرامش و همزیستی همگانی به‌کار گیرد؛ او به‌خودش حق می‌داد که از اقوام زیر سلطه‌اش بخواهد که پیوسته بخشهائی از ثمره کار و تلاششان را به‌عنوان باج و خراج به‌دربار او بفرستند و فرزندانشان را برای خدمت در ارتش شاهنشاهی و ادای وظیفه در حفظ صلح و امنیت جهانی در اختیار او بگذارند تا او بتواند از تمدن بشری و ارزشهای تمدنی پاسداری کند و امنیت و آرامش را برای همه مردم خاورمیانه تأمین نماید. مالیاتهایی که او از مردم می‌گرفت بهای ثبات و آرامشی بود که او در جهان برقرار کرده بود. او حتی خودش را پدر تمدن جهانی تصور می‌کرد و به‌همین خاطر بود که در گزارشهای یونانیان می‌بینیم که در فرمان‌نامه‌هایش اقوام تابع خویش را از بسیاری از کارهای نابخردانه و ضدتمدنی منع می‌کرد. چنانکه به‌نوشته ژوستین، داریوش بزرگ وقتی شنید که مردمی در تونس در مراسم عبادی‌شان بچه‌شان را تقدیم خدایانشان می‌دارند و به‌خاطر رضای خدایانشان سر می‌برند، و شنید که مردمی در آنجا گوشت سگ می‌خورند، مأمورانی را به‌قرطاجنه در تونس امروزی فرستاد و به‌یونانیان و فینیقیان این مرکز شهریاری شمال آفریقا فرمود که از خوردن گوشت سگ و قربانی کردن انسان در پیشگاه خدایان خودداری کنند.^{۲۰}

او در دو سال نخست سلطنتش در مقابله با شورشها خشن عمل کرد و همه مخالفان خود را (کسانی که آنها را دروغگویان و مردم‌فریبان خواند) بی‌رحمانه نابود کرد؛ و این ضرورتی بود که پاسداری از نظام شاهنشاهی و تمدن جهانی اقتضا می‌کرد؛ اما پس از تثبیت قدرتش شیوه عطوفت‌آمیز کوروش را در پیش گرفت، آزادیهای عقیدتی و فرهنگی اقوام زیر سلطه را به‌همان نحوی که در زمان کوروش بود برقرار نمود، و خدایان و آداب و رسوم و فرهنگهای اقوام دیگر را به‌رسمیت شناخته مورد احترام قرار داد. احترام او به‌عقائد و آداب و رسوم اقوام زیر سلطه چندان بود که به‌فرموده او در این سرزمینها با هزینه سلطنتی معبدها برپا می‌شد، و به‌فرموده او برای معبدها اموال و املاک وقفی در نظر گرفته می‌شد. گرچه ما حتم داریم که داریوش این شیوه را به‌قصد جلب اطاعت و حمایت مردم و رهبران دینی کشورهای زیر سلطه

درپیش گرفت، اما این شیوه از آزاداندیشیِ شخص او ناشی می‌شد که یک ایرانی مزدایسن بود. تأثیری که شیوه آزادمنشانه او داشت بسیار ثمربخش بود و از او در میان همه اقوام خاورمیانه یک شخصیت متدین و خداشناس و نیک‌اندیش ساخت که همگان او را قلباً دوست می‌داشتند. این از آن‌رو بود که در جهانی که مردم عادت کرده بودند که برای از میان بردن ادیان و خدایان همدیگر به‌طور دائم در ستیز متقابل و درگیر نابودگری یکدیگر باشند، شیوه پدرانه و آزادمنشانه و انسان‌دوستانه داریوش به‌گونه‌ئی بود که هر قومی می‌پنداشت که داریوش بر دین او است و از خدای او پیروی می‌کند. در اثر همین سیاست حکیمانه بود که در مصر او را فرزند نیت و برادر رع و از تبار فرعونان دانستند و به‌عنوان یک فرعون مورد تقدیس قرار دادند؛ و در یونان او را کم و بیش همپایه خدای بزرگ یونانیان شمرده «شاه شاهان» و «شاه بزرگ» لقب دادند (این لقبی بود که در یونان ویژه ژئوس بود)، و اندیشمندان یونانی او را تا سرحد تقدیس ستودند.

پس از کوروش بزرگ هیچ رهبر سیاسی‌ئی و هیچ کشورگشای جهانگیری را در تاریخ جهان سراغ نداریم که به‌اندازه داریوش از طرف اقوام زیر سلطه مورد احترام قرار گرفته باشد و همگان در همه‌جا چهره یک انسان نیک‌اندیش را در او دیده باشند. علت این تقدس و احترام همان است که کوروش و داریوش نظامی را در جهان زیرسلطه دولت هخامنشی برقرار کردند که امنیت و آرامش و آسایش را برای همگان به‌ارمغان آورد و به‌دوران ستیزه‌های اقوام و ملل برای مدتها پایان داد، و صلح همگانی را برقرار کرد تا همگان در سایه این آرامش و امنیت به‌کار و سازندگی ادامه دهند.